

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بیان شد شرط دوم در عوضین این است که باید بایع و مشتری هر دو علم به مقدار عوضین داشته باشند، حال این مقدار اگر با کیل است، کیل آن مشخص باشد و با وزن است، وزن آن مشخص باشد و توضیح دادیم که مقصود چیست؟

دومین دلیلی که بر این فتوا استدلال شده، روایت نبوی معروف است: «نهی النبی عن بیع الغرر»، این روایت را هم شیعه نقل کرده و هم عامه حتی در بعضی از تعابیر وارد شده که متفق علیه بین عامه و خاصه است یعنی هم بین عامه متفق علیه است و هم بین خاصه متفق علیه است. بر حسب ترتیب بحث، ابتدا باید دید اولاً؛ چه کسانی روایت را نقل کردند و کجا نقل شده؟ و ثانیاً؛ سند این روایت چگونه است؟ اگر دیدیم از نظر سند مشکل دارد به حسب ظاهر، بعد بگوئیم حیث اینکه این روایت متفق علیه بین عامه و الخاصه است، اگر یک اشکال سندی هم داشته باشد، ما به این اشکال سندی اش اعتنا نمی‌کنیم ولی ترتیب بحثی همین اقتضا را دارد.

بررسی سند روایت

قبلاً عرض کردیم این روایت را هم شیخ صدوق در عیون الاخبار به سه تا سند ذکر کرده است، هم شیخ طوسی نقل کرده و هم مرحوم کلینی بیان کرده است. این اسنادی که شیخ صدوق دارد، سند اول: «عن محمد بن علی الشاه المروزی»^[1] است، فقط شیخ صدوق این عنوان را دارد یعنی محمد بن علی الشاه المروزی در کتب رجال برایش عنوان دیگری غیر از اینکه من مشایخ الصدوق است وجود ندارد. بعد این بحثی که در رجال مطرح می‌شود که اگر کسی به عنوان شیخ شخصی مثل صدوق باشد، آیا مجرد همین‌که از مشایخ است، در اعتبار او کافی است یا خیر؟

بگوئیم مثل صدوق اگر این محمد بن علی شاه مروزی از مشایخش است، همین مقدار در اعتبارش کافی است، منتهی اگر این را از همین راه درست کردیم، آن دو راوی بعدی‌اش باز مشکل دارد، «عن محمد بن عبدالله نیسابوری» توثیقی ندارد، «عن عبید الله بن احمد بن عامر الطاعی» که همینطور، «عن أبیه عن الرضا»، در این سند اول دو نفر هستند که وضع‌شان از نظر وثاقت برای ما معلوم نیست، اگر محمد بن علی شاه مروزی را به عنوان شیخ برای صدوق درست کنیم اما در بقیه‌اش این اشکال وارد است.

سند های دیگر هم تقریباً همین مشکلات را دارد؛ سند دوم: «عن احمد بن ابراهیم بن بکر الخوزی» که این هم از مشایخ صدوق است «عن ابراهیم بن هارون محمد بن خوزی عن جعفر بن محمد بن زیاد الفقیه»، باز این جعفر بن محمد بن زیاد الفقیه توثیق

ندارد، «عن عبدالله الهروی» که زکری در کتب رجال ندارد، ما افرادی را داریم در اسناد قرار گرفتند اما اگر معروف نباشند، ما چطور می‌توانیم اعتماد کنیم، این هم سند دوم.

سند سوم: «عن الحسين بن محمد العدل عن علي بن محمد بن مہرويه القزويني» که باز این را از مشایخ صدوق ذکر کردند ولی از مشایخ او نیست، «عن داود بن سليمان بن الفراء»، باز این داود یک روایت دارد، این سه تا سندی که صدوق دارد هر سه مشکل دارد.

در اصول بحث کردیم که آن روایاتی که شیخ صدوق در من لا یحضر می‌آورد، به خاطر آن شهادتی که شیخ صدوق اولش داده همه‌اش را می‌توانیم قبول کنیم، اما شیخ صدوق این را در من لا یحضر نیاورده، بلکه در عیون اخبار آورده است.

شیخ طوسی این روایت را «باسنادہ عن الحسن بن محمد بن سماعہ (کہ واقفی است، ولی موثق است) عن احمد بن الحسن الميثمي (کہ واقفی و موثق است) عن معاوية بن وهب (این هم امامی ثقہ است)، عن أبي ايوب (فقط این ابی ایوب مجمل یا مشترک است)، عن أبي عبدالله (عليه السلام)»، اگر این ابی ایوب در سند روایت نبود (چند تا هست که بعضی‌هایش هم ثقہ هستند) می‌شد سند روایت را تصحیح کرد. البته می‌توانیم بگوئیم آن کسی که معاویہ بن وهب از او نقل می‌کند، ابو ایوب ثقہ است، اگر این را گفتیم این روایت موثقہ و معتبر می‌شود. پس آنچه که شیخ طوسی نقل کرده سندش موثق است.

باز آنچه کلینی نقل می‌کند به نظر من هیچ اشکالی ندارد «کلینی عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد و احمد بن محمد عن ابن فضال عن معاوية بن وهب عن أبي عبدالله (ع)»، عده‌ی کلینی که روشن است که چه کسانی هستند، آن عده‌ای که از سهل بن زیاد نقل می‌کنند همه‌شان موثق هستند. در مورد سهل بن زیاد که ما قبلاً هم در بحث‌های فقهی‌مان راجع به سهل بن زیاد بحث کردیم، بزرگانی مثل مرحوم خوئی می‌گویند سهل بن زیاد قابل اعتماد نیست، اما از این طرف باز یک عده‌ی دیگری از بزرگان در ذہن می‌آید امام (رضوان الله عليه) قبول می‌کند و بعضی از بزرگان معاصر هم سهل بن زیاد را قبول دارند.

سهل بن زیاد اولاً کثرة الروایة دارد، آنچه موجب اعتماد ما به سهل بن زیاد می‌شود این است که اجلا زیاد از او نقل کردند، (اگر خواستید درباره سهل بن زیاد بیشتر مطالعه کنید، مرکز فقهی ما یک تحقیقی را یکی از فضلا راجع به سهل بن زیاد نوشته و من هم از اول تا آخرش را دیدم و نکاتی یادداشت کردم و یک مقدمه‌ای ذکر کردم که در آنجا نظر خودمان را ذکر کردیم، ایشان به نظر ما قابل قبول است).

احمد بن محمد مشترک است بین جماعتی، ولی آن احمد بن محمدی که از ابن فضال نقل می‌کند موثق است، ابن فضال هم واقفی است موثق است، معاویہ بن وهب هم موثق است، این سند کلینی در میان این سندهای صدوق و شیخ طوسی اشکالش از همه کمتر است.^[2]

غیر از اینها مستدرک از صحیفه امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند «باسنادہ عن الحسين بن علي (عليه السلام) (مستدرک جلد 13 صفحه 283).

بررسی دلالت روایت

مضمون روایت چیست؟ امام هشتم (علیه السلام) «عن آبائه عن علي (عليه السلام) قال يأتي علي الناس»^[3]، این را روی همان سند کلینی نقل می‌کنیم، «يأتي علي الناس زمانٌ عضوضٌ بعضٌ كل امرئ علي ما في يده»، می‌فرماید زمانی بر مردم می‌آید که زمان بسیار مشکل می‌شود، عضوض یعنی بسیار گازگیرنده (صیغه مبالغه هم هست)، زمانی است که مردم خیلی سخت

می‌شود، هر کسی هر چه دستش هست نگه می‌دارد حالا این «یعض» کنایه از اینکه به دندان می‌گیرد، وقتی انسان چیزی را به دندان می‌گیرد یعنی با تمام وجود می‌خواهد نگهش دارد و نگذارد از دستش برود.

«و ینسی الفضل» بخشش را فراموش می‌کنند و قد قال الله تعالی وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ در مورد طلاق دادن است که آنجا می‌فرماید «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» می‌فرماید «وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» بعد می‌فرماید «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»^[4] «ثم یبقی فی ذلک الزمان أقوامٌ یبایعون المضطربین»، می‌فرماید در این زمان آدم‌هایی می‌آیند که دنبال این هستند که آنهایی که مضطر به فروش اموالشان هستند با آنها معامله کنند، «اولئک هم شرار الناس» اینها بدترین مردم هستند «و قد نهی رسول الله(ص) عن بیع المضطر و عن بیع الغرر»، آنچه هست، مرحوم شیخ طوسی و مرحوم کلینی روایتی را که نقل می‌کنند این ذیل در آن نیست، «نهی عن بیع المضطر عن بیع الغرر»، اولاً صدرش در خود نهج البلاغه هم آمده، در نهج البلاغه آمده «یأتی علی الناس زمانٌ عضوض یعرض بعض الموسر (آدم ثروتمند) علی ما فی یده»^[5] و لم یؤمر بذلك قال الله عزوجل وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخيار و یبایع المضطربون و قد نهی رسول الله(ص) عن بیع المضطربین»، این نهی عن بیع المضطر یا عن بیع الغرر که دنبالش آمده عمدتاً در نقل صدوق است، در نقل شیخ طوسی و در نقل کلینی همان آمده.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهَ الْمَرْوَزِي بِمَرْوَرٍ فِي دَارِهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ بْنِ سُلَيْمَانَ الطَّائِيُّ بِالْبَصْرَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي فِي سَنَةِ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا (ع) سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةٍ وَ حَدَّثَنَا أَبُو مَنْصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَكْرِ الْخُورِيِّ بِنَيْسَابُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنُ هَارُونَ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ الْفَقِيهَ الْخُورِيِّ بِنَيْسَابُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيُّ الشَّيْبَانِيُّ عَنِ الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى (ع) وَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْهَنَانِيُّ الرَّازِيُّ الْعَدْلُ بَلَّخَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَهْرُوبٍ الْقَزْوِينِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (ع) قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ...» عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج2، ص46، ح168.

[2] □ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعِضُّ كُلُّ أَمْرٍ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَ يَنْسَى الْفَضْلَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ يَنْبَرِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَعْمَلُونَ الْمُضْطَرِبِينَ هُمْ شِرَارُ الْخَلْقِ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج5، ص: 310، ح28.

[3] □ « وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ [3] عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ [3] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعِضُّ كُلُّ أَمْرٍ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ [3] وَ يَنْسَى الْفَضْلَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ [3] - ثُمَّ يَنْبَرِي [3] فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ يُبَايِعُونَ الْمُضْطَرِبِينَ أُولَئِكَ هُمْ شِرَارُ النَّاسِ.» وسائل الشيعة، ج17، ص: 448، ح22964.

[4] □ سوره بقره، آیه 237.

[5] □ نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: 558، ح469.